



بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی کافی بودن یا نبودن ازاله عین نجس برای تطهیر

کلام در این بود که بر فرض این که اشیاء طاهره به واسطه اصابت النجاسة و بملاقاتها، متنجس بشوند آیا مطهر باید خصوص ماء مطلق باشد یا با ماء مضاف هم می شود خبث را تطهیر کرد؟ از سید(قده) اینگونه نقل شده که مراد از طهارت در آیه مبارکه ﴿و ثيابك فطهر﴾ ازاله عین است. بنابراین ازاله عین به هر چه باشد، غسل محقق می شود ولو به مضاف باشد. این غسل، ازاله عین است.

ربما توهم می شود که حقیقة التطهیر، ازاله العین است و غسل هم به جهت ازاله العین است. و ربما توهم می شود که مستفاد از صحیحہ حکم بن حکیم بن اخی خلاد^(۱) همین است: «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حکم بن حکیم بن اخی خلاد» که سند صدوق، لا بأس به است. «أنه سأل ابا عبد الله عليه السلام فقال له: ابول فلا اصيب الماء» ماء پیدا نمی کنم که بول را تطهیر و استنجاء کنم «و قد اصاب یدی شیء من البول» چیزی از

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ابواب النجاسات، باب ۶، ح ۱

بول به دستم اصابت کرده «فامسحه بالحائط و التراب» بولی را که به دستم اصابت کرده به حایط مسح می‌کنم، بول می‌رود «ثمّ تعرق یدی» بعد از آن، ید من عرق می‌کند «فامسح به وجهی او بعض جسدی او یصیب ثوبی». این عرق دست، به وجه یا بعض جسد یا ثوبم اصابت می‌کند. «قال: لا بأس به.» باسی به این نیست.

ظهور «لا بأس» که در حرمت تکلیفی نیست، معنایش تنجس است. یعنی به واسطه این، تنجسی بر وجه یا عضو یا ثوب تو، حاصل نمی‌شود و این مسح کردن بالتراب او بالحائط، لا بأس به، یعنی این مسح، کأنّ مطهر است، عین ازاله شده است. ربما از این صحیحه، این توهم می‌شود.

عدم دلالت صحیحه حکم بر کفایت ازاله عین

ولکن این صحیحه، دلالتی بر حکم در این مقام ندارد برای این که ظاهر «لا بأس به» در این صحیحه، رجوع به این مسح ید است. یدی که مسح کرده است به حائط یا به تراب، آن ید را بعد از عرق کردن، به صورتش یا بعض جسدش یا به بعض ثوبش می‌زند، امام علیه السلام می‌فرماید: «لا بأس به» یعنی باسی نیست، وجه تو نجس نمی‌شود، عضو تو نجس نمی‌شود، یا ثوبت نجس نمی‌شود. ظاهرش این است.

وجه عدم نجاست، این است که آن یک نقطه از دست که به بول اصابت کرده بود، بعد که آن را به حائط مسح می‌کند و ید عرق می‌کند یدش را به وجهش مسح می‌کند یا به ثوبش اصابت می‌کند، این شخص که علم ندارد آن نقطه‌ای که بول اصابت کرده بود و بولش را به حائط او التراب از بین برد، همان نقطه از دستش بود که عرق کرده بود و عرق همان نقطه از دست که متنجس است، به وجه یا به ثوبش اصابت کرده است. علم به این ندارد چون ممکن است محل نجس، اصلاً اصابت نکرده باشد.

شما بگویید نه، این روایت اطلاق دارد. بالاتر از این که نیست. غایه الامر این که این روایت، کأنّ اطلاق دارد. اطلاقش موردی را که آن موضع را که بول به آن اصابت کرده بود، را به صورتش بزند را هم می‌گیرد. ما می‌گوییم: اطلاق ندارد، خصوصاً که در بعض

نسخ «امس» است، «امسحه» نیست، مسّ است. یدم مسّ می‌کند، مسّ یعنی می‌خورد. روی این حساب، علم ندارد آن جایی که نجس بود، به ثوب یا به وجه مس کرده است. غایتش این است که اطلاق دارد. وقتی که اطلاق شد از اطلاقش به واسطه تقییدی که در صحیحہ عیص بن القاسم^(۱) است رفع ید می‌شود «محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد» سند شیخ به کتاب حسین بن سعید اهوازی صحیح است. حسین بن سعید اهوازی جلیل از صفوان بن یحیی نقل می‌کند، او هم از عیص بن القاسم «قال: سألت عن ابا عبد الله عليه السلام عن رجل بال في موضع ليس فيه ماء فمسح ذكره بحجر» به حجری مسح کرده «وقد عرق ذكره» ذکر و فخذش عرق کرده «قال: يغسل ذكره و فخذة» باید بشوید. وقتی عرق کرد، اصابت می‌کند. فرض اصابت است، می‌فرماید: باید بشوید. روی این اساس اگر آن روایت، اطلاقی داشته باشد، ما نمی‌توانیم مضمونش را ملتزم بشویم. حتی عامه هم نمی‌توانند ملتزم بشوند. عامه که استنحاء از بول را به حجر و به تراب جایز می‌دانند، می‌گویند: موضع بول به استنحاء، پاک می‌شود، اگر بول به جای دیگری مثل دستش بخورد، اگر دستش را به دیوار بزند آیا آن هم پاک می‌شود؟ این را عامه هم ملتزم نیست. خاصه که ملتزم نیست، عامه هم به این معنی ملتزم نیست لذا از روایت صحیحہ حکیم چنین توهم نشود.

اگر کسی خیلی اصرار کرد که روایت اطلاق دارد، جوابش این است که مقید دارد. از اطلاقش رفع ید می‌شود و حمل می‌شود بر صورتی که معلوم و محرز نباشد که عرق آن موضع نجس به ثوب اصابت کرده است چون امام عليه السلام فرمود: «يغسل» فخذ و حتی ذکرش را هم باید بشوید. معلوم می‌شود که این که سابقا هم خواندیم «و لا يجزى من البول الا الماء» ازاله عین به حجر یا غیر حجر فایده‌ای ندارد، باید بول ذکر هم شسته بشود تا پاک بشود. و کیف ما کان، روایاتی که تا حال متعرض شدیم و هکذا روایاتی که در ابواب متفرقه است، دلالت دارند که مطهر از تنجس، منحصر به ماء است. گفتیم: ماء

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ابواب النجاسات، باب ۲۶، ح ۱

هم یعنی ماء مطلق، حیث آن که ماء بلا قید است. آن که صحیح است ماء به آن اطلاق بشود اقسام ماء مطلق است و اما مضاف وجهی ندارد که انسان ملتزم بشود. روایاتی را که توهم شده بود متعرض شدیم، هیچ کدام دلیل بر آن مدعا نمی شود. هذا کله فی المقام الاول در جهت الاولى.

عدم تنجس شیء به واسطه اصابت عین نجس از نظر محدث کاشانی جهت ثانیه این بود که گفتیم: ظاهر کلام کاشانی (قده) مسلکی است که وقتی عین نجس به جسم طاهری اصابت می کند، اصل جسم طاهر، نجس نمی شود. نجس همان عین نجس است. وقتی عین نجس زایل شد و از بین رفت، جسم خودش طاهر است و عرض کردیم که ثوب و بدن را استثناء کرده است. کأنّ ثوب و بدن به اصابت قدر، نجس می شود، به خاطر روایاتی که وارد شده که در ثوب و بدنی که بول یا دم یا منی به آن اصابت کند، ولو بعد از ازاله عین، امر به غسل شده و این امر به غسل، ارشاد است به این که غسل، مطهر است. وقتی غسل مطهر شد، به اصابت هم نجس می شود.

اما این مدعا در این جهت ثانیه، موجه جزئی است که اقسام طاهره ای که غیر ثوب و بدن هستند، فی الجملة به اصابت نجس، نجس می شوند. اما آیا این حکم، مختص به اصابت عین نجس است یا متنجس هم اصابت کند متنجس است؟ فعلا در این بحث نمی کنیم که آیا متنجس هم متنجس است یا نه. بحث آن بعد خواهد آمد. اینجا می خواهیم بگوییم که با اصابت عین نجس یا متنجس، فی الجملة جای طاهر نجس می شود. اما متنجس باشد بلا واسطه عین، او مع الواسطه، اینها فعلا محل بحث ما نیست.

این که به کاشانی (قده) نسبت داده شده که این تنجس، مختص به ثوب و بدن است، را نمی توانیم ملتزم بشویم. چون همان طور که در ثوب و بدن، روایات وارد شده است که ثوب یا بدن را بشوی. - این را که می گویم یادتان باشد - ظاهر روایاتی که می گویند: بول یا دم یا منی به ثوب یا بدن انسان اصابت کرده، این است که آن بدن یا ثوبی که اصابت کرده را باید بشویم ولو عین نجاست موجود نباشد یا زایل شده باشد. از این

روایات، تنجس انتزاع می‌شود. معنای این اطلاق غسل که ثوب را غسل کن ولو عین نجاست زایل شده باشد، این است که ثوب و بدن نجس شده است.

اگر در روایت، اینجور بود که خود دم را بشوی و ضمیر «اغسله» به دم یا به منی برمی‌گشت، تنجس شیء طاهر از آن استفاده نمی‌شد. کما این که در عرق جنب از حرام همین را خواهیم گفت. در روایات هست که عرق جنب از حرام را باید از لباس بشویی. امر شده به غسل العرق. لذا می‌گوییم: عرق از جنب نجس نیست ولکن مانعیت للصلاة دارد، باید شسته بشود یا به هر چیزی که ازاله عین بشود چون ضمیر غسل به خود عرق برمی‌گردد. اما در این روایاتی که تنجس استفاده می‌شود، می‌گوید: ثوب یا بدن را بشوی یا آنیه و یا شیء آخری که متنجس یا نجس به آن اصابت کرده را بشوی، که بعضی موارد آن روایات، جایی است که اصلاً عین نجاست نمی‌ماند و عینی که به شیء اصابت کرده از بین می‌رود، مع ذلك فرموده است: بشوی، از این، تنجس استفاده می‌شود.

دلالت موثقة عمار بر نجاست شیء به واسطه ملاقات متنجس

یکی از اینها موثقة عمار ساباطی^(۱) است: در مورد آب قلیلی است که داخلش فاره مَسْلُخاً پیدا شده. مکلف با آن وضو گرفته یا لباس شسته، بعد دیده که فاره در آن افتاده است و متسلخ هم هست یعنی از سابق است و از زمان نجاست آن، آب را استعمال کرده است. «انه سأل ابا عبد الله عليه السلام عن رجل يجده في انائه فارة وقد توضأ من ذلك الاثناء مراراً و اغتسل منه، او غسل ثيابه و قد كانت الفارة متسلخة، فقال: ان رآها في الاثناء قبل ان يغتسل او يتوضأ او يغسل ثيابه ثم يفعل ذلك بعد ما رآها» یعنی بعد از این که علم پیدا کرد. رؤیت، خصوصیتی ندارد. یعنی علم پیدا کرد که بعد از تنجس، استفاده کرده «فعلیه ان يغسل ثيابه و يغسل كل ما اصابه ذلك الماء» آن مائی که متنجس بود، به هر چیزی که اصابت کرده باشد، باید شسته بشود. البته می‌دانید مائی که اصابت کرده، خشک می‌شود

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المطلق باب ۴، ح ۱

و دیگر عین ندارد. این دلالت بر تنجس می‌کند.

با وجود این روایت و امثال آن، چطور می‌توان ملتزم شد که اشیاء، نجس نمی‌شوند و تمامی اشیاء مثل بدن حیوان است که ما در بدن حیوان می‌گوییم: فقط عین نجس، نجس است. اگر عین ازاله بشود ولو بغیر غسل، کافی است. بدن حیوان نجس نمی‌شود. آنجا دلیل داریم، ولو مشهور می‌گویند: نجس می‌شود و زوال عین، مطهر آن است و لکن ما می‌گوییم: اصلاً نجس نمی‌شود. چگونه می‌شود در مقابل این «و یغسل کل شیء اصابه» کسی ادعا کند که اشیاء طاهره به ملاقات عین نجس یا متنجس، نجس نمی‌شوند؟! وقتی در متنجس اینطور است، اگر عین نجس مثل بول اصابت کرده باشد که به طریق اولی است. وقتی آب متنجس اصابت کرده می‌فرماید: «یغسل کل ما اصابه ذلک الماء، بول که کمتر از آب متنجس نیست. اگر بول به این اشیاء اصابت کرده باشد، یغسل آنجا هم جاری می‌شود. و باز روایات دیگری هست که فی الجمله می‌خوانیم.

بررسی روایت سکونی در باره ماء مضاف

روایت دیگر، روایت سکونی^(۱) است «و عنه» که شیخ (قده) از محمد بن احمد بن یحیی نقل می‌کند. سند شیخ به محمد بن احمد بن یحیی صحیح است و احمد بن یحیی هم از ابراهیم بن هاشم نقل می‌کند او هم از نوفلی از سکونی عن جعفر عن ابيه عليه السلام. بعید نیست که روایات سکونی که نوفلی نقل می‌کند اعتبار داشته باشد ولو آنها را در اسناد کامل الزیارات معتبر ندانیم، لکن روایات النوفلی و قول شیخ در عده که فرموده است: اصحاب به روایات سکونی عمل کرده‌اند. نوعاً روایاتی که از سکونی نقل می‌شود، اکثرش را نوفلی نقل می‌کند. روایات کثیره‌ای کلینی (قده) از علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی نقل کرده است. روایات نوفلی زیاد است. و غیر ابراهیم بن هاشم هم اجلائی دیگری نقل کرده‌اند.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ابواب الماء المضاف، باب ۵، ح ۳

روایت این است: «سئل عن قِدْرِ طَبِخَتْ وَاذَا فِي الْقَدْرِ فَارَةٌ» سؤال شد از امام عليه السلام از قدری که در آن طبخ شده «و اذا في القدر فارة، قال: يهراق مَرَقُهَا» آبش ریخته می شود. یادتان باشد. این روایت، یکی از ادله این است که مضاف پاک نمی شود. مرق، آب گوشت مضاف است و پاک نمی شود «و يغسل اللحم و يؤكل» لحم شسته می شود. «يغسل اللحم» معنایش این است که لحم نجس شده است. اگر نجس نشده باشد که يغسل ندارد. پس معلوم می شود که جسم طاهر به واسطه ملاقات نجس، نجس می شود.

مقتضای روایت زکریا بن آدم در باب آب مضاف

باز روایات دیگری هست که در ابواب متعدده متفرق است. یکی از این روایات، روایت زکریا بن آدم^(۱) است: «و عنه عن يعقوب بن يزيد» شیخ (قدمه) به سندش از کتاب محمد بن احمد بن یحیی نقل می کند که گفتیم: سندش لا بأس. محمد بن احمد بن یحیی هم نقل می کند از یعقوب بن یزید، یعقوب بن یزید نقل می کند عن الحسن بن المبارک. یعقوب بن یزید بن الحماد انباری از اجلاً است. عن الحسن بن المبارک. این حسن بن مبارک صاحب کتاب است که معروف است، لکن توثیقی ندارد. عن زکریا بن آدم که از اجلاً است «قال: سألت ابا الحسن عليه السلام عن قطرة خمر او نبیذ مسکر قطرت فی قدر فيه لحم كثير و مرق كثير، قال: يهراق المرق» که قابل تطهیر نیست «او يطعه اهل الذمة او الكلب» یا آن را طعام می دهد به اهل ذمه و کلب.

در این روایت یک خصوصیتی هست که گویا کفار، مکلف به فروع نیستند، یعنی اکل متنجس مثل این قدر و ماء لحمی که فاره در آن افتاده است که در شرع ما حرام است، کأن بر کفار حرام نیست، مثل کلب هستند، می شود به آنها داد. ما هم نه به واسطه این روایت، بعید نشمریم که کفار به فروع مکلف نباشند، فقط به اصول مکلف باشند. «و اللحم اغسله و کله» لحم را بشوی و بخور که دیگر از بین نرود. معلوم می شود که لحم

۱- وسائل الشیعة، ج ۲، ابواب النجاسات، باب ۳۸، ح ۸